



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

www.tafrihicenter.ir

بحث در زبان عربی درباره‌ی لفظ است.

لفظ در زبان عربی به دو دسته تقسیم می‌گردد: مستعمل – مهمل

لفظ مهمل: لفظی است که معنای خاصی نداشته باشد، مانند صدای پرندگان و...

لفظ مستعمل یا «کلمه» آن است که دارای معنا و مفهوم باشد. مانند اللّٰه، کَلْبٌ عَلٰی

کلمه یا «لفظ مستعمل» به ۳ دسته تقسیم می‌گردد:

اسم – فعل – حرف

فعل: کلمه‌ای که بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان خاصی دلالت دارد.

فعل	زمان
كَانَ	ماضی گذشته
يَكُونُ	مضارع «می‌رود»
سَوْفَ يَكُونُ	آینده نزدیک
يَكُونُ	آینده دورتر
يَكُونُ	امر غائب
كُنْ	امر حاضر
كَانَ يَكُونُ	ماضی استمراری
قَدْ كَانُ	ماضی نقلی
كَانَ قَدْ كَانُ	ماضی بعید
لَا يَذْهَبُ	مضارع منفی
لَا يَذْهَبُ	نهی
مَا كَانُ لَا كَانُ	ماضی منفی
لَمْ يَذْهَبْ	جحد
لَمَّا يَذْهَبْ	جحد

طریقه به دست آوردن وزن و ریشه فعل

۱- کلمه را زیر یک فعل بنویسیم.

فَـلَـ
فَهَبَ

۲- حرکات فعل موردنظر را به کلمه فعل انتقال دهیم.

۳- هریک از حروف فعل نام مخصوص خود را دارد به طور مثال:

فـ | هـ | لـ
فاءالفعل | عینالفعل | لامالفعل

۴- ریشه هر کلمه در واقع مفرد مذکر غائب در ماضی می‌باشد.

خصوصیات فعل

زمان فعل: ماضی (گذشته)، مضارع (حال)، آینده

فاعل فعل: غائب هو: او (مذکر) هی: او (مؤنث)

مخاطب انت تو (مذکر) انت تو (مؤنث)

متکلم وحده: انا: من مع الغیر: نحن: ما

جنس فعل: مذکر – مؤنث

عدد فعل: مفرد (دلالت بر یک نفر) – مثنی (برای ۲ نفر) – جمع (بر بیش از ۲ نفر)

فعل ماضی: فعلی است که بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان گذشته

دلالت دارد.

ریشه فعل «ذ – ه – ب»

صرف فعل ماضی

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	ذهب	ذهبا	ذهبوا
مؤنث	ذهبت	ذهبتا	ذهبن

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	ذهبت	ذهبتما	ذهبتم
مؤنث	ذهبت	ذهبتما	ذهبتن

متکلم	وحده		مع الغیر
	ذهبت		ذهبتا

* فاعل کلمه‌ای است و بر شخصی که کاری را انجام می‌دهد دلالت دارد. فاعل در

فعل ماضی به صورت ضمیر متصل مرفوع می‌آید. مانند واو در ذهبوا،

نون در ذهبن

* مهمترین فعل مفرد مذکر غائب در ماضی است چون ریشه فعل‌های دیگر

می‌باشد.

* مهمترین حرکت، حرکت حرف آخر است.

حرکت‌ها «اعراب» اصلی

کلمه‌ای که دارای حرکت — می‌باشد: منصوب ، مفتوح

کلمه‌ای که دارای حرکت — می‌باشد: مجرور، مکسور

کلمه‌ای که دارای حرکت — می‌باشد: مضموم، مرفوع

کلمه‌ای که دارای حرکت — می‌باشد: مجزوم، سکون

* در صیغه ۴-۱ فاعل ضمیر مستتر (هو – هی) می‌باشد

مضارع: فعلی است که بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان حال و یا آینده

دلالت دارد.

حروف اتین: حروفی است شامل «ا – ت – ی – ن» که در اول فعل ماضی قرار

می‌گیرد و آن را تبدیل به مضارع می‌نماید.

يَكُونُ / كَانُ / كُنْ / كَانُ

* حرکت حرف آخر فعل مضارع مرفوع است، یعنی یا ضمه و یا نون عوض رفع

می‌باشد.

صرف فعل مضارع

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	يَكُونُ	يَكُونَانِ	يَكُونُونَ
مؤنث	تَكُونُ	تَكُونَانِ	تَكُونْنَ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	تَكُونُ	تَكُونَانِ	تَكُونُونَ
مؤنث	تَكُونْنَ	تَكُونَانِ	تَكُونْنَ

متکلم	وحده		مع الغیر
	تَكُونُ		تَكُونُ

نون عوض رفع: اگر به فعل‌های مضارع توجه کنید صیغه ۲ و ۶ دارای نون

می‌باشد که این نون در واقع نون ضمیر می‌باشد و در باقی صیغه‌ها این (نون)

عوض و یا جایگزین مرفوع می‌باشد یعنی به جای استفاده از « » در آخر کلمه از (ن) استفاده می‌نمائیم.

امر: فعلی است که دستور بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان مشخص می‌دهد.

فعل امر به دو شیوه ساخته می‌شود:

شیوه اول: ابتدا یک (ل) به اول فعل مضارع (غائب و متکلم) اضافه می‌نمائیم و حرکت حرف آخر فعل را مجزوم می‌نمائیم. یعنی در صورتی که حرکت حرف آخر « » باشد تبدیل به « » و در صورتی که نون عوض رفع باشد، نون حذف می‌گردد.

يُؤَيِّبُ ← يَأْذِبُ

يَذْهَبُ ← يَأْذِبُ

يُؤَيِّبُ ← يَأْذِبُ (نون صیغه ۶ چون جایگزین رفع نیست حذف نمی‌گردد)
شیوه دوم: ابتدا حروف اتین را از اول فعل مضارع مخاطب حذف می‌نمائیم و حرکت حرف آخر را به روش بالا مجزوم می‌نمائیم. در صورتی که پس از حذف حرف اتین حرکت حرف بعدی ساکن باشد چون ابتدا به ساکن خوانده نمی‌شود یک همزه می‌دهیم حرکت حرف همزه بستگی به عین‌الفعل دارد اگر « » باشد همزه « » می‌گیرد ولی اگر عین‌الفعل ضمه باشد همزه « » می‌گیرد.

يُؤَيِّبُ ← يَأْذِبُ ← يَأْذِبُ ← يَأْذِبُ
يَأْذِبُ ← يَأْذِبُ ← يَأْذِبُ ← يَأْذِبُ (صیغه‌ی ۱۲)

* چون نون صیغه ۱۲ جایگزین رفع نیست حذف نمی‌شود.

ماضی استمراری: برای ساختن این فعل به اول فعل مضارع (کان) اضافه می‌کنیم:

يَأْذِبُ ← كان يَذْهَبُ ← می‌رفت

ماضی بعید: برای ساختن این فعل به اول فعل ماضی (کان قد) اضافه می‌کنیم:
كان قد يَذْهَبُ ← رفته بود

ماضی نقلی: برای ساختن این فعل به اول فعل ماضی قد اضافه می‌کنیم.
كان قد يَذْهَبُ ← رفته است

مضارع مرفوع: فعل مضارع در حالت عادی مرفوع است یعنی حرکت حرف آخرش یا ضمه است و یا نون عوض رفع. (يَذْهَبُ / يَأْذِبُ)
جزء صیغه ۶ و ۱۲ که قبلاً توضیحات لازم در مورد آن داده شده است.

ثلاثی مجرد و مزید (۸ باب)

* فعل‌ها براساس تعداد حروف اصلی در مفرد مذکر غائب به دو دسته تقسیم می‌گردند. (ثلاثی، رباعی)

* همانطور که قبلاً گفته شد مهمترین فعل مفرد مذکر غائب در ماضی است.

* فعلی که در مفرد مذکر غائب در ماضی ۳ حرف اصلی داشته باشد ثلاثی نامیده می‌شود.

* فعلی که در بعضی از باب‌ها براساس اوزان خاص در مفرد مذکر غائب بیشتر از سه حرف داشته باشد، ثلاثی مزید نامیده می‌شود.

ثلاثی مجرد	سه حرف اصلی	ثلاثی مزید
در همه اوزان	در مفرد مذکر غائب	در بعضی از اوزان
سه حرف اصلی	بیش از سه حرف اصلی	

اوزان ثلاثی مزید:

ردیف	ماضی	مضارع	مصدر	مثال
۱	يُؤَيِّبُ	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	(ح س ن)
۲	يُؤَيِّبُ	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	(ک ذ ب)
۳	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	(ع م ل)
۴	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	(ع ر ف)
۵	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	(ک س ب)
۶	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	(ق ل ب)
۷	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	(خ ر ج)
۸	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	يَأْذِبُ	(ف ر ق)

* مصدر قابل صرف کردن نیست.

* شما باید بتوانید هر فعل را با توجه به ماضی و مضارع بودن صرف نمایید.

۱- مصدر باب افعال همان افعال است.

۲- فعل امر باب افعال بر وزن يَأْذِبُ است. یعنی همیشه همزه مفتوح دارد و فعل امر فقط در باب افعال دارای حرکت فتحه است. يَأْذِبُ ← يَأْذِبُ ← يَأْذِبُ
۴- از باب افعال برای متعدی کردن فعل لازم استفاده می‌شود:

ذهب (رفت) ← ذَهَبَ (برد) ذَهَبَ (نشست) ← ذَهَبَ (نشاند)

۵- فعل‌هایی که در باب افعال قرار دارند، ثلاثی مزید هستند و فقط یک حرف زاید دارند.

۶- حرف زاید در باب افعال، همان حرف همزه است که در اولین صیغه‌ی ماضی آن قرار دارد.

۱- مصدر باب تفعیل، همان تفعیل است و وزن دومي يَأْذِبُ می‌باشد.

مثل: تبصرة، تجرئة

۲- فعل امر باب تفعیل بر وزن يَأْذِبُ است.

۳- از باب تفعیل برای متعدی کردن یک فعل لازم استفاده می‌شود.
يَأْذِبُ (نازل شد) ← يَأْذِبُ (نازل کرد)

۴- فعل‌هایی که در باب تفعیل هستند، ثلاثی مزید می‌باشند و فقط یک حرف زائد دارند. که حرف زائد، همان تکرار دومین حرف اصلی است که از اولین صیغه‌ی ماضی آن فهمیده می‌شود.

باب مفاعله:

۱- فعل امر از باب مفاعله بر وزن، فاعِلِ است و این فعل برای مشارکت به کار می‌رود.

۲- فعل امر باب مفاعله را با وزن فاعل مشتق اشتباه نگیرید.

۳- باب مفاعله یک مصدر دیگر بر وزن « » دارد.

۴- حرف زاید فعل‌های باب افعال «همزه»، باب تفعیل «تکرار عین»، باب مفاعله «الف» است.

باب تثقیل و تفاعل

۱- فعل‌های امر باب تثقیل و تفاعل به همزه‌ی امر نیازی ندارند.

۲- باب تثقیل و تفاعل هر دو دارای دو حرف زاید هستند، پس ثلاثی مزید می‌باشند.

۳- فعل‌های ماضی صیغه‌های ۲ و ۳ و ۶ باب‌های تثقیل و تفاعل با فعل‌های امر همین صیغه شباهت ظاهری دارند ولی معنای آن‌ها متفاوت است.

۴- فعل‌های باب تَقَطُّل برای مطاوعه: یعنی اثر پذیرفتن یک شی استفاده می‌شود.

نَظْم ← دانش آموز درس را یاد گرفت. «تأثیرپذیری دانش‌آموز از درس»

۵- فعل‌های باب تفاعل برای مشارکت دو طرفه به کار می‌روند:

تقاتل ← یکدیگر را کشتند

باب افتعال و انفعال

۱- هرگاه در یک مصدر ثلاثی مزید ۶ حرفی، سه حرف اول مصدر به صورت (انت) باشد، آن مصدر از باب (افتعال) است نه باب (انفعال):

انتشار، انتصار، انتقام، انتقاد و...

۲- باب افتعال و انفعال دارای دو حرف زائد هستند.

۳- فعل‌های باب انفعال و افتعال نیز برای مطاوعه به کار می‌روند (اثر پذیرفتن) لَکَسَر الزَّجَاجَةَ ← شیشه شکست (اثر پذیرفتن شیشه و شکستن آن)

باب استفعال

۱- باب استفعال دارای سه حرف زاید «ا س ت» است.

۲- باب استفعال برای طلب و درخواست به کار می‌رود.

استغفار ← طلب - مغفرت و آمرزش

۳- فعل امر باب استفعال دارای حرف همزه‌ی مکسور است.

۴- فعل‌های تَفَعَّلَ، تَسَلَّمَ و تَلَقَّ که (ا س ت) جزء حروف اصلی آن‌هاست در باب افتعال هستند.

لازم و متعدی:

لازم فعلی است که برای تکمیل شدن معنایش به مفعول نیاز نداشته باشد.

ذهب علی

رفت علی

متعدی فعلی است که برای تکمیل معنا و مفهومش به مفعول نیاز دارد.

خَوَّ عَلِيٌّ زَيْدًا. علی زید را یاد می‌کرد.

بعضی فعل‌ها ذاتاً متعدی هستند؛ مانند: خَوَّ وَجَدَ وَهَبَ وَصَبَ

طریقه تشخیص:

الف) از راه معنی: اگر به سؤال چه چیزی یا چه کسی را، جواب بدهد متعدی و گرنه لازم است.

مثلاً: ذهب (رفت) لازم ضرب (زد) متعدی

ب) وجود مفعول به جمله نشانه متعدی بودن فعل است.

فرض الله الجهاد.

فعل فاعل مفعول به

* آوردن حرف جر (ب) بعد از فعل آن را متعدی می‌کند: ذهب به (برد او را)

* فعلی که فاعل آن بر وزن فَعِّلَ باشد لازم است. فَعِّلَ (دور شد) حَنَّ (نیکو شد)

* فعل در باب افعال و تفعیل متعدی و در باب استفعال و مفاعله اکثراً متعدی و

در باب انفعال لازم است و باب تفعّل و تفاعل نیز اکثرلاً لازمند.

* فعل كَتَبَا آنکه در باب تفعیل است اما لازم است نه متعدی.

* فعل‌های زیر در باب افعال هستند اما لازمند نه متعدی مانند:

ازهر (شکفته شد)، افلق (بیدار شد)، انصت (ساکت شد)، اسرع (شتافت)، کفا

(درخشید)، امطر (بارید)، افلح (رستگار شد)

راه متعدی کردن فعل لازم:

۱- بردن به باب افعال و تفعیل: ذهب (رفت)، أذهب (برد)

۲- آوردن حرف جر مخصوصاً (ب) بعد از آن:

ذهب به (برد او را)

فعل‌های دو مفعولی: نَظَّمَ (دانست) وَهَبَ (بخشید)، آتَى (آورد)، اعطَى (بخشید)، کسا

(پوشاند)، رَأَى (دید)، ذَاقَ (چشید)

معرب و مبنی

معرب از کلمه (اعراب) می‌آید و به معنای حرکت پذیر است و مبنی از کلمه (مَبْنِی) می‌آید.

مبنی فعلی است که بر اثر عواملی که به سر آن وارد می‌شود حرکت حرف آخرش تغییر نمی‌کند.

ساخت امر

يُفْعِلْنَ ← يَفْعَلْنَ نون حذف نشده است

معرب فعلی است که بر اثر عواملی که بر سر آن وارد می‌شود حرکت حرف آخرش تغییر می‌کند.

يُفْعِلْ ← يَفْعَلْ

انواع فعل مبنی:

۱۴ صیغه فعل ماضی، صیغه‌های ۱۲ و ۶ فعل مضارع، امر مخاطب

اعراب فعل مضارع: (نصب) حرکت فعل مضارع مرفوع است یعنی حرکت حرف آخر در فعل مضارع یا (كُـ) یا (نُونِ عوض رفع) می‌باشد.

هرگاه یکی از ادوات نصب (كُـ، كَى، كِي، كَـ) اذن - حتی - لَـ را به سر فعل مضارع وارد کنیم:

حرکت حرف آخر را منصوب می‌نمائیم یعنی اگر حرف آخر كُـ باشد تبدیل به ساکن و در صورتی که نون عوض رفع باشد نون حذف می‌گردد.

يُفْعِلْ ← كَى يَفْعَلْ

يُفْعِلْنَ ← كَى يَفْعَلْ

جزم: ادوات جزم شامل «لم - لما - لام امر - لای نهی - لِشَرط» هرگاه یکی از ادوات جزم بر سر فعل مضارع مرفوع واقع شود حرکت حرف آخر را مجزوم می‌نماید؛ یعنی اگر كُـ بِلشَد تبدیل به ساکن و در صورتی که (ن) عوض رفع باشد

نون حذف می‌گردد.

لَمْ + يَذْهَبْ ← لَمْ يَذْهَبْ

لَمْ يَذْهَبَا ← لَمْ يَذْهَبَا

صحيح و معتل

فعل‌ها براساس حروف اصلی به دو دسته تقسیم می‌گردند:

۱- معتل ۲- صحيح

۱- فعل معتل؛ فعلی است که یکی از حروف اصلی‌اش حرف عله یعنی «واو - الف - ی» باشد، فعل‌های معتل براساس جایگاه قرار گرفتن حرف عله‌اشان به ۴ دسته تقسیم می‌گردند:

مثال - اجوف - ناقص - ليف

الف) فعل معتل مثال:

آنست که اولین حرف از حروف اصلی‌اش حرف عله باشد مانند: وَضَعَ وَثَقُوا...

معتل‌ها براساس نوع حرف عله به ۳ دسته تقسیم می‌شوند:

معتل واوی - معتل یایی - معتل الف

ب) فعل معتل اجوف:

فعلی است که دومین حرف از حروف اصلی‌اش حرف عله باشد. مانند:

قَالَ

بَعَجَ

ج) فعل معتل ناقص:

فعلی است که سومین حرف از حروف اصلی اش حرف عله باشد. مانند: دعو، رجو، رجا، رمی و...

د) فعل معتل لفیف:

فعلی است که دارای ۲ حرف عله باشد؛ این افعال به دو دسته تقسیم می گردند. لفیف مفروق لفیف مقرون

لفیف مفروق:

آن است که دو حرف عله با فاصله یک حرف با یکدیگر قرار گیرند مانند: وفی

لفیف مقرون:

آن است که دو حرف عله با فاصله یک حرف در کنار یکدیگر باشند. مانند: طوی

فعل صحیح:

فعلی است که هیچ یک از حروف اصلی اش حروف عله نباشد، این افعال به ۳ دسته تقسیم می گردند.

الف) فعل صحیح مهموز:

فعل صحیح مهموز آن است که یکی از حروف اصلی اش حرف همزه باشد و این افعال به ۳ دسته تقسیم می گردند:

۱- مهموز الفاء	۲- مهموز العین	۳- مهموز اللام
أمر	سأل	قرأ

* یادتان باشد همزه باید از حروف اصلی باشد، به طور مثال کلماتی مانند «أكرم» مهموز نیستند چون «همزه» از حرف اصلی نیست.

ب) مضاعف

فعل صحیحی است که یک یا دو حرف اصلی اش دو بار تکرار شده باشند مانند: مدد - فرّز - زلزال و ...
* کلماتی مانند فُکر مضاعف نیستند زیرا در حروف اصلی آن ها «ف-ک-ر» حروف همجنس وجود ندارد.

ج) سالم: آن است که نه حرفی از آن دوبار تکرار شده باشد و نه یکی از حروف اصلی آن همزه باشد. مانند:

كَبَّ، سَجَّ، صَبَّ

اعلال:

درمان فعل معتل برای تلفظ راحت تر است چون اصولاً حروف عله در تلفظ مشکل دارند؛

اعلال به ۳ دسته تقسیم می گردد:

اعلال به قلب:

هرگاه حرف عله دارای حرکت باشد و حرکت حرف ماقبل — باشد حرف عله را تبدیل به الف می نمائیم.

* از میان حروف عله بر روی حرف (ی) ۵۰٪ اعلال و بر روی حرف الف ۱۰۰٪ اعلال صورت گرفته است.

مانند:

كَلَّ ← كَلَّلَ جَّ ← جَلَجَعَ رَوَّ ← رَوَّاهُ

حروف عله ای که اعلال به قلب بر آن صورت می گیرد دارای حرکت ساکن است.

اعلال به اسکان (اعلال به سکون)

هرگاه حرف عله متحرک باشد «دارای حرکت —» باشد و حرکت حرف ماقبل — باشد جای حرکت حرف عله و حرکت حرف ماقبل تغییر می کند، مثال:

يَبُو ← يَبُوءُ

* حرف عله همیشه دارای حرکت ساکن است. «حرف عله نمی تواند دارای حرکت — باشد»

اعلال به حذف:

هرگاه حرف عله دارای حرکت ساکن و حرکت حرف ماقبل و یا مابعد ساکن باشد، حرف عله حذف می شود: (التقاء ساكنين)

اعلال به قلب اعلال به حذف

مانند: كَلَّ ← كَلَّلَ قَيَّ ← قَيَّلَ قَفَّ ← قَفَّلَ قُفَّ ← قُفِّلَ

فعل معتل اجوف واوی

* در اعلال به حذف پس از حذف حرف عله حرکت حرف ماقبل یعنی (ق) تغییر می کند.

* حرکت حرف ماقبل عله به دو عامل بستگی دارد: ۱- حرف حذف شده؛ این را همیشه به خاطر داشته باشید:

ضمه با «واو» رفیقه

فتحه با «الف» رفیقه

کسره با «ی» رفیقه

۲- همیشه نگاه به عین الفعل مضارع می نمائیم.

مضارع

قول ← قُلُّ پس حرف «ق» — می گیرد.

چند نکته:

* در فعل مثال یایی، هرگز حرف عله حذف نمی شود. مانند: یقن، یسر، یفظ، یثس
* در فعل مضارع واوی معلوم حرف عله حذف می گردد.

يُفِّفُ ← يَفِفُ / يَفِّفُ ← يَفِّفُ

يُورِثُ ← يَرِثُ / يَفِثُ ← يَفِثُ

* فعل های «فَعَّ - فَعَّ - فَعَّ» امر مثال واوی از ریشه «وضع - وقع - وسع - ودع» هستند که مضارع آن ها بر وزن «يَفْعُلُ» می باشد.

* در ماضی اجوف، در ۵ صیغه اول اعلال به قلب و از صیغه ۶ به بعد اعلال به حذف صورت می پذیرد.

* در مضارع اجوف فقط در ۲ صیغه جمع مؤنث غائب و مخاطب، حرف عله حذف می شود. مانند: كُنِّيَ - كُنِّيَ

* در امر مخاطب در فعل اجوف فقط در صیغه های مفرد مذکر مخاطب و جمع مؤنث مخاطب حرف عله حذف می شود. مانند: كُنِّيْ - كُنِّيْ

* در ماضی ناقص، اگر حرکت عین الفعل فتحه نباشد یعنی اولین صیغه ماضی به الف ختم نشود «كُنِّيَ» فقط در صیغه سوم جمع مذکر غائب و اگر عین الفعل مفتوح باشد «كُنِيَ» در صیغه های سوم و چهارم و پنجم حرف عله حذف می شود.

كُنِّيَ ← كُنُوا كُنِيَ ← كُنُوا

كُنِيَ ← كُنْ كُنَا ← كُنَا

* در مضارع ناقص در صیغه های ۳ و ۹ و ۱۰ جمع مذکر غائب و مفرد مؤنث مخاطب حرف عله حذف می شود.

بنابراین در مضارع ناقص یایی، مفرد مؤنث مخاطب پس از حذف حرف عله به مؤنث مخاطب «بدون اعلال» ما به لحاظ شکل ظاهری شبیه می شود، و در مضارع

ناقص واوی ما جمع‌های مذکر پس از حذف حرف عله به جمع‌های مؤنث «بدون اعلال» شبیه می‌شوند.

* در فعل ناقص، اگر ضمه روی حرف عله قرار گیرد، ضمه حذف می‌شود (اعلال به اسکان)

يَعِي ← يَحِي

يَهُو ← يَهُو

* در امر مخاطب در فعل ناقص در اولین صیغه مفرد مذکر مخاطب به دلیل قرار گرفتن سکون روی حرف عله و حذف عله می‌شود و در اولین صیغه پس از حذف حرف عله، در آخر فعل حرکت مناسب با حرف عله حذف شده قرار می‌گیرد.

كُنْ ← كُنْ

* اگر حروف جازمه «لم - لما - لای نهی - لام امر» بر سر فعل اجوف یا ناقص بیاید در صیغه‌های چهارگانه «يُحِلُّ - يُحِلُّ - يُحِلُّ - يُحِلُّ» اعلال به حذف صورت می‌پذیرد. در این شرایط فعل ناقص مجزوم به حذف حرف عله و فعل اجوف مجزوم به سکون می‌باشد.

لم + یرمی ← لم يَمِ لم + يقول ← لم يُقِ

* در فعل‌های معتل در ثلاثی مجرد امر مثال و اجوف همزه امر ندارد.

يُفَعِّلْ ← يَفْعِلْ - يَفْعِلْ

يُفَعِّلْ ← يَفْعِلْ ← يَفْعِلْ

ولی امر ناقص همزه امر دارد: اِرم «امر ترمی»

* در ساخت اسم مفعول از فعل اجوف حرف «واو» در مفعول حذف می‌شود.

قول ← مقول ← قُول

بيع ← مبيع ← مَبِيع

* فعل «قَ»، «فَ» امر لفیف مفروق از «وقی»، «وفی» هستند.

* در ساخت اسم مفعول در معتل ناقص «یایی» حرف واو در مفعول حذف می‌شود و به جای آن «ی» مشدد در آخر می‌آید.

هَيَّ ← مهدوی ← مَهْدِيْ

هرگاه حرف علی فعلی «الف یا ی» باشد بدانید اعلال به قلب بر روی آن صورت گرفته است «الف ۱۰۰٪» و «ی ۵۰٪» قَلَّ ← قال

هرگاه حرف عله دارای حرکت ساکن بود بدانید حتماً بر روی آن اعلال صورت گرفته و اعلال آن اسکان «سکون است» يُحِلُّ ← يُحِلُّ

هرگاه فعل معتلی حرف عله نداشت بدانید اعلال حذف بر روی آن صورت گرفته است.

قول ← يَكُنْ ← يَكُنْ

فعل المعتل ناقص مزید

باب‌های افعال، افتعال، انفعال، استفعال.

هرگاه فعل ناقص به باب‌های افعال، افتعال، انفعال، استفعال برود حرف عله در اولین صیغه‌ی:

* ماضی: قلب به الف می‌گردد، مانند «م ض ی» تَفَعَّلَ

مضارع: قلب به ی می‌گردد؟ مانند «م ض ی» تَفَعَّلِي

امر: حذف می‌گردد مانند: «م ض ی» تَفَعَّلْ

* مصدر باب‌های افعال، افتعال، انفعال و استفعال از فعل ناقص همیشه مختم به الف ممدود «الف و همزه» است.

مانند: إهداء، إقضاء، إغناء، إلتقاء

ناقص در باب‌های تفعیل و مفاعله

هرگاه فعل ناقص به باب‌های تفعیل و مفاعله برود حرف عله در اولین صیغه:

* ماضی: قلب به الف می‌گردد. مانند: (غ ذ و) تَغَيَّ

مضارع: قلب به ی می‌گردد. مانند: تَغَيِّي

امر: حذف می‌شود مانند: تَغَّ

مصدر فعل ناقص از باب تفعیل، هم وزن «تَكْسِيَة» مصدر فعل ناقص از باب مفاعله، هم وزن «تَلَقَاة» می‌باشد مانند: مداراة، محاكاة، مداواة

ناقص در باب‌های تفاعل، قَلَّ

هرگاه فعل ناقص به دو باب تَفَاعُلْ و تَغَيَّ برود، حرف عله در اولین صیغه‌ی ماضی، قلب به الف می‌گردد مانند: «ل ق ی» تَلَقَّ

** در مصدر این دو باب ضمه‌ی ماقبل آخر بدل به کسره می‌گردد.

تَلَقَّ ← تَلَقَّ تَغَيَّ ← تَغَيَّ

مضارع: قلب به الف می‌گردد مانند: يَتَلَقَّ

امر حذف می‌گردد: تَلَقَّ

* در مصدر دو باب تفاعل و تَغَيَّ از فعل ناقص به یاء ماقبل مکسور «منقوص» ختم می‌شود؛ مانند «ع ل و» مانند: تعالی

«عدو» مانند تَعَدَّى

اسم: کلمه‌ای است که برای نامیدن افراد و اشیاء مختلف اعم از جاندار و غیرجاندار به کار می‌رود.

اسم دارای نشانه‌های زیر است:

۱- «ال» تعریف: الكتاب

۲- تنوین: مُنْ مُحَمَّدًا مُحَمَّدٌ مُحَمَّدًا.

۳- مضاف واقع شدن: مفتاح الفقر

۴- تاء آخر: فاطمة

۵- منادا بودن: یا محمد

۶- داشتن حرف جر؛ فی کتاب

* اسم در حالت عادی فقط یکی از ۶ نشانه بالا را می‌پذیرد.

معرفه یا نکره:

- معرفه اسمی است که برای همه شناخته شده است.

- نکره اسمی است که شناخته شده نباشد.

* تنوین نشانه نکره بودن است، اما اگر با اسم انسان بیاید دیگر نشانه نکره بودن نیست. طفلاً ← نکره محمداً ← معرفه

(یعنی اسم انسان حتی اگر تنوین بگیرد باز هم معرفه است)

انواع معرفه‌ها:

۱- ال، ۲- علم، ۳- موصول، ۴- اشاره، ۵- ضمیر، ۶- اضافه

۱- هرگاه به اول اسم نکره‌ای «ال» اضافه کنیم معرفه می‌گردد.

رَبِّي ← الرَّبِّي

نکره معرفه

۲- تَمَّ اسمی است که بسیار شناخته شده است.

مانند: سعيد، حسن، الله، اسم شهرها و کشورها، کنیه «لقب» مانند سیدالشهدا، زین‌العابدین و اسم‌هایی که از ترکیب (اب و ام) ساخته مانند ابوجهل، ابولهب، ام ابیها و ...

موصول: کلمه‌ای است که برای اتصال دو قسمت کلمه بکار می‌رود «مانند حرف ربط» فارسی، موصول به دو دسته تقسیم می‌گردد. «موصول نیز از معارف است»

موصول خاص عام «مشترک»

موصول عام شامل:

ما: «چیزی که» موصول خاص:

ردیف	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	الَّذِي	الَّذِينَ ، الَّذِينَ	الَّذِينَ كَسَانِي كِه
مؤنث	الَّتِي كِه كَسِي	الَّتَانِ ، الَّتَيْنِ	الَّتَيْنِ كَسَانِي كِه

اسم اشاره: اسمی است که برای اشاره به دور و نزدیک به کار می‌رود، این اسم‌ها جزء معارف می‌باشند و به دو دسته تقسیم می‌گردند.

نزدیک

اشاره به نزدیک	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	هَذَا	هَذَانِ ، هَذَيْنِ	هَؤُلَاءِ
مؤنث	هَذِهِ	هَاتَانِ ، هَاتَيْنِ	هَؤُلَاءِ

دور

اشاره به دور	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	ذَلِكَ	ذَانِكَ - ذَيْنِكَ	اُولَئِكَ
مؤنث	تِلْكَ	تَانِكَ ، تَيْنِكَ	اُولَئِكَ

اسم اشاره مکانی:

هَـ «اینجا» هَاك «آنجا» هُنَالِكَ «آنجا» هُنَّ «آنجا»

ضمیر: کلمه‌ای است که به جای اسم می‌نشیند و نقش آن را می‌پذیرد و از تکرار آن جلوگیری می‌نماید، «ضمایر نیز از معارف هستند»

ضمیر به دو دسته متصل و منفصل تقسیم می‌گردد:

متصل مرفوع ، متصل منصوب و مجرور
منفصل مرفوع، منفصل منصوب و مجرور

ضمایر متصل مرفوع

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	–	ا	واو
مؤنث	–	تا	ن

ضمائر متصل مرفوع به فعل می‌چسبند و نقش فاعلی دارند.

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	تَ	تُهَا	تُمْ
مؤنث	تِ	تُهَا	تُنَّ

متكلم	وحده	مع الغیر
	تَ	نا

ضمایر متصل منصوب:

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	هـ	هَـمَا	هُم
مؤنث	هَـا	هَـمَا	هُنَّ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	كـ	كُهَا	كُم
مؤنث	كِ	كِهَا	كُنَّ

* زمانی که به فعل بچسبند مفعول به و منصوب‌اند.مانند: صدقنا

* زمانی که به اسم و حرف بچسبند مضاف‌الیه و مجرورند.مانند: اليك دينكم

متكلم	وحده	مع الغیر
	ی	نا

ضمایر منفصل

۱- ضمایر منفصل مرفوع ۲- منفصل منصوب

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	هو	هما	هم
مؤنث	هی	هما	هُنَّ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	اَنْتَ	اَنْتَما	اَنْتُمْ
مؤنث	اَنْتِ	اَنْتَما	اَنْتُنَّ

متكلم	وحده	مع الغیر
	انا	نحن

۲- ضمایر منفصل منصوب

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	اِلَیه	اِلَیهما	اِلَیْهم
مؤنث	اِلَیْها	اِلَیهما	اِلَیْھُنَّ

* این ضمایر نقش مفعولی دارند.

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	اِلَیکَ	اِلَیکَما	اِلَیکُم
مؤنث	اِلَیکِ	اِلَیکَما	اِلَیکُنَّ

متكلم	وحده	مع الغیر
	اِلَیْیَ	اِلَینَا

۶- هرگاه یک اسم نکره به واسطه اضافه شدن به یک اسم معرفه (معرفه) گردد می‌گوئیم معرفه به اضافه به آن اسم معرفه می‌باشد.

یک مثال: شما «علی دائی» را قبل از ورود به تیم ملی نمی‌شناختید؛ پس علی دایی یک اسم نکره بود.

و تیم ملی در واقع یک معرفه است حال بعد از ورود علی دائی به این تیم به واسطه آن شما ایشان را شناختید اسم‌ها نیز اینچنین هستند.

چند مثال:

کتاب ← کتاب الرجل

نکره معرفه به اضافه به اسم‌الدار

کتاب ← کتاب الذی قرأته

نکره معرفه به اضافه به اسم موصول

کتاب ← کتاب هذا الرجل

نکره معرفه به اضافه به اسم اشاره

کتاب ← کتاب الله

نکره معرفه به اضافه به علم

کتاب ← کتابک

معرفه به اضافه به ضمیر

معرب و مبنی «در اسم»

قبلاً در فعل‌ها در مورد معرب و مبنی صحبت کردیم، حال این مبحث را در اسم‌ها بررسی می‌کنیم.

اسم‌های مبنی عبارتند از:

اشاره - موصول - ضمائر - شرط - استفهام - ظروف مبنی (مع - اذا - الان - لما) همه حروف عامل و غیر عامل

اسامی شرط: قن - ما - اینها - متی - مهما - کیفها

اسامی استفهام: قن - ما - کیف - متی - ماذا - این - کم - ایان (همه وقت)

اسم‌های موصول در مثنی معرب‌اند نه مبنی: ذلک - ذینک / تانک، تینک

اسم‌های اشاره در مثنی معرب‌اند نه مبنی: هذان - هذین / هاتان، هاتین

کلمه «اِنَّ» تنها اسمی است که با اینکه اسم استفهام است ولی معرب است.

کلمات مبنی، همواره مبنی بر حرکت آخرین حرف خودشان هستند که باید ذکر شود.

۱- مبنی بر فتح: هی- انت- ذلک- تلک

۲- مبنی بر ضم: مُ- منْدُ

۳- مبنی بر کسر: بِ- لَ- تَ- ک- انت

۴- مبنی بر سکون: لَکُنْ- اَنْتُمْ- کُلُّ

منصرف و غیر منصرف «ممنوع من الصرف»

اسم‌هایی که تنوین و کسره نمی‌گیرند غیر منصرف‌اند. این بحث در مورد اسم‌های معرب است نه مبنی.

اسم‌های غیر منصرف: این اسم‌ها به جای تنوین، حرکت می‌گیرند و به جای کسره هم فتحه می‌گیرند.

این اسم‌ها عبارتند از:

اسم تمام خانم‌ها: فاطمه، مریم، کبری و...

اسم‌های مذکر غیرعربی: داریوش، کوروش، سیاوش و...

صفت بر وزن افعَل و فعلی: کبری، صغری، اصغر

اسامی شهرها و کشورها و قبایل: تهران، تبریز، ایران، قریش و...

اسم علم با (ان) زائد مثل: عثمان، سلیمان و یا صفت با (ان) زائد: غضبان، عطشان
جمع مکسری که سومین حرف آنها الف است و بعد از آن دو یا سه حرف وجود دارد مثل مکاتیب.

جمع و الجمع نامیده می‌شود و غیر منصرف می‌باشند. (مفاعِل - مفاعِلُ)
* نوح(ع)، شیت(ع)، لوط(ع)، خضر(ع)، محمد(ص)، صالح(ع)، هود(ع) و شعیب(ع) این ۸ نفر منصرفند.

* اسم‌های غیر منصرف علاوه بر نپذیرفتن تنوین حرکت کسره نیز نمی‌گیرند و به جای آن فتحه می‌گیرند مگر در دو مورد زیر که در این صورت حتماً باید کسره بگیرند.

۱- اگر (ال) داشته باشد: فی المساجد

۲- اگر مضاف واقع شوند: فی صف المدارس

صفت و موصوف: (نعت و منعت)

صفت با موصوف خود در ۴ چیز مطابقت دارد.

۱- عدد (مفرد، مثنی، جمع)

۲- نوع (مذکر - مؤنث)

۳- معرفه یا نکره بودن

۴- اعراب (رفع، نصب، جر)

* کلمه (ذو) اگر میان دو نکره باشد، صفت است. جاء رجل ذو علم صفت

* اسم موصولی که قبل از آن اسم (ال) دار پیاید صفت است: جاء الرجل الذی صفت

* اسم‌های منسوب صفت‌اند. رجل مکّی(صفت)

* اسم‌های جامد و مشتق:

جامد: اسمی است که ریشه فعلی نداشته باشد: جعفر، ذهب و...

مشتق: اسم‌هایی که دارای ریشه فعلی باشند مشتق هستند و از وزن‌های مختلف ساخته می‌شوند.

* جامدها نیز به دو دسته تقسیم می‌گردند:

جامد مصدری، جامد غیر مصدری

جامد مصدری که مصادر فعل‌های مجرد و مزیدند:

این اسم‌ها عبارتند از:

مانند: قَوَّ عِبَادَةَ - ذهاب - ظهور - زلزال

جامد غیر مصدری آن است که از آن هیچ کلمه‌ی دیگری به دست نمی‌آید مانند:

رَبُّی : پا جدار: دیوار

انواع مشتق:

۱- اسم فاعل	۲- اسم مفعول	۳- اسم تفضیل
۴- اسم آلت	۵- اسم مبالغه	۶- صفت مشبیه
۷- اسم زمان	۸- اسم مکان	

اسم فاعل: اسمی است و بر شخصی که کاری را انجام می‌دهد دلالت می‌کند و در ثلاثی مجرد بر وزن فاعل ساخته می‌شود مانند:

(ک ت ب) فاعل ← کاتب

(ز ه د) فاعل ← زاهد

و در ثلاثی مزید به روش زیر ساخته می‌شود.

* ابتدا یک (مُ) به اول فعل ماضی مزید اضافه می‌کنیم و یک حرف به آخر مانده را کسره می‌دهیم.

نَمَ ← نَمَّ (بر وزن نَمَّ)

حَقَّ ← حَقَّنْ (بر وزن حَقَّ)

اسم مفعول: اسمی است که بر کسی دلالت می‌کند که کاری بر روی آن انجام می‌گیرد(اسمی که معنای مفعولی دارد)

* در ثلاثی مجرد بر وزن مفعول ساخته می‌گردد.

* اسم‌های فاعل و مفعول، که بر صفت، ثابت دلالت دارند صفت مشبیه محسوب

می‌شوند. مانند: طاهر، سالم، محمود

وزن‌های مهم اسم زمان و مکان:

اسم از لحاظ جنس:

اسم مذکر - اسم مؤنث

مذکور:

(حقیقی): جاندار مذکر مثل رُجّی۔ دیک (خروس) - سعید

(مجازی): جاندار و مؤنث نباشد: قلم - کتاب

بر وزن **فُغْلِي** ساخته می‌شود.

مفرد مؤنث

* خبر و شر نیز اسم تفضیل هستند.

* وجود (ه) پس از $\frac{1}{2}$ نشان دهنده‌ی اسم تفضیل است.

بر ابزار و وسیله انجام فعل دلالت دارد.

و بر سه وزن ساخته می شود:

فعل، فعلة، فعال

فَدَسُو هَان، مَكْنَسَة (حَار و)، فَتَاح (كَلِد)

بر زیادی و کثرت یک صفت در یک شخص دلالت دارد و بر وزنهای زیر

ساخته می گردد.

قَطَلَ - قُتِلَ - فَخُولٌ - نُفُولٌ - هَيْلٌ - فَيْهِيلٌ - فَعُولٌ

شکای - علامه - حدود - قوس - صلیق - علم - قوم

وزن **نَظَر** مخصوص مشاغل است اما گاه مشغله‌ها به قدر این وزن می‌آیند و

، بشهء، فعله، ندارند حامد هستند.

عطار، «عط ف و ش»، کتب «خ ماف و ش»

بردارنده صفتی، دائمی و یابرداری دلالت می‌کند، «صفت مطلق زبان فارسی» مانند

خوب، بد، زشت، زیبا، سفید، سیاه و...»

فَعْلَان، فَعَلِي، فَعِي، فَعِيل، فَعِي، فَعِي، فَعُول، فَعَال، فَعُل، فَعَلَا، فَعَالَ

غضبان، غضبی، گلی، شریف، کسیر، صَف، هَمِنْ غُور، شجاع، حُج، خضرا،

حَاجَان

* وزن افعال، اگر به رنگ با عیب و نقص، دلالت کند صفت مشبیه است.

اسم (گندمگه:،) احم (ق م:،) اخض (سن:،) ابض (سفید)، اسم د (سياه)، از (ق: آ ب:،)

اصف (زرد)، البلق (سياه)، اغ (تيره)

عقب‌ها و نقص‌ها نیز در زبان عربی صفت مشهوره محسوب می‌شوند.

(جدید) و نقیض (قدیم) و جدی (عربی) و مذکر (آزاد) و مؤنث (مؤنث)

از زبان : مثال : گاه از من فاعل و آید

$$(\| \cdot \|_1, \|\cdot\|_2) \leq \| \cdot \|_1 \quad (18) \quad \text{and} \quad (\| \cdot \|_1, \|\cdot\|_2) \leq \| \cdot \|_2 \quad (19)$$
$$(\cdot|_A|_B) = \cdot|_A$$

۱- مملود: اسم‌هایی که به «اء» ختم می‌شوند مانند: ذهاب، صحاء و ...

۲- مقصود از اسم‌ها که به «ر یا الف» ختم می‌شود مانند: کبر، دنیا و

۳- منقوص: اسم‌هایی که «ی» ختم می‌شوند و ضمناً حرف یکی مانده به آخر

آنها کسره می‌گیرد مانند: القاضي، الحافي، الباقي

۴- صحيح الآخر: اسم‌هایی که جزء سه گروه بالا نباشد و همچنین اسمی که یاء مشدد ختم شود مانند: فاطمة، كتاب، دختر، عليّ، تقى و...

حروف:

کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت نکند، و به وسیله‌ی آن میان کلمات ارتباط ایجاد گردد؛ مانند: نَکَى در جمله‌ی:

كَتَبْتُ عَلَى الْكُوسَى «روی صندلی نشستم»

الفبای زبان عربی همان الفبای فارسی است؛ به جز چهار حرف «پ، چ، ژ، گ» آنها عبارتند از:

ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و، ی
البته همزه هم می‌باشد که جزء حروف اصلی نیست.

حروف بر دو دسته‌اند:

عامل غیر عامل

عامل: حروفی که بر حرکت اسم پس خود تأثیر می‌گذارد مانند حروف جر.

حروف عامل

انواع حروف	مثال	کاربرد
حروف جر	بِ- فِی- مِنْ- اِلَى- عَلَى- تَحْتَ- رُبَّ- لِمَا- قَدْ- حَقَّ	اسم بعد از خود را مجرور می‌کند
حروف مشابه بالفعل	لِکَى- لَکَى- لَکَ- لَکِ- لَکْ- لِیت- کُلَّ	بر سر جمله اسمیه می‌آیند و بر اسم و خبر تأثیر می‌گذارند.
حروف ناصبه	کُلَّ- کُلِّ- کَى- کُنْ- حَقَّ- لِمَا	بر سر فعل می‌آیند و آن را منصوب می‌کنند
حروف جازمه	لَکَ- لَکِ- لَکْ- لَای نهی- لَمْ- لَمَّا- لِمَا غائب و متکلم	بر سر یک یا دو فعل می‌آیند و فعل را مجزوم می‌کنند
حروف لای نفی جنس	لا	مثل حروف مشابه بالفعل عمل می‌کند که اسمش مبنی بر فتح محلاً منصوب و خبرش مرفوع است.

حروف غیر عامل:

حروفی که هیچ تغییری در اعراب کلمه‌ی بعد از خود ایجاد نمی‌کنند.

ردیف	انواع حروف	مثال	انواع حروف	مثال
۱	استفهام	هل - أ	حروف نفی	لا - ما
۲	عطف	و- ف- ثم - بل - کَ - کَمْ	حرف ندا	یا - ایا
۳	تعریف	ال	استثنا	لَا
۴	استقبال	سَ- سوف	تحقیق	قد
۵	مای کافه	ما	واو حالیه	و

* مجرور به حرف جر: حرف جر+ اسم یا ضمیر (جار و مجرور)

* جار و مجرور از اقسام شبه جمله است.

مجرور به اضافه:

مضاف + مضاف الیه

سوءالتدبیر

مضاف مضاف الیه

مضاف

* مضاف همیشه اسم است ولی مضاف الیه اسم یا ضمیر است.

* هرگاه یکی از ضمایر متصل نصبی و جری (هُ، هُها، هُم و...) با اسم همراه شوند محلاً مجرور و مضاف الیه خواهند بود.

ایونا - قلمی - کتابهم (نا - ی - هم)

مضاف الیه محلاً مجرورند.

* مضاف هیچ‌گاه (ال) و تنوین نمی‌گیرد.

* مضاف اگر اسم مثنی یا جمع مذکر باشد نون آخر آن حذف می‌شود.

یومان + ه ← یوماه

یا مسلمین العالم ← یا مسلمی العالم

* اسم‌های رویه‌رو دائماً نیاز به مضاف الیه دارند: کُلَّ مع، ذُو، بعض، امام، قیل، بعد، خلف، وراء، فوق، تحت، عند و...

انواع اعراب ظاهری - تقدیری - محلی

(الف) تقدیری: مخصوص کلمات معرب است که توان پذیرش اعراب را ندارند و فرضاً به آنها اعراب می‌دهیم.

(۱) اسم مقصور: اسمی که حرف آخرش الف (ی - ا) باشد.

* اسم‌های مقصور در هر ۳ حالت رفعی و نصبی و جری اعرابشان تقدیری است.

جاء الفتی رایث الفتی

فعل فاعل تقدیراً مرفوع

رایث الفتی

رای: فعل ث فاعل الفتی: مفعول تقدیراً منصوب

سلمت علی الفتی

مجرور به حرف جر تقدیراً

(۲) اسم‌های مضاف به یاء متکلم = صدیقی = صدیق + ی

این اسم‌ها در حالت رفعی، جری، نصبی اعرابشان تقدیری است.

جاء صدیقی

فعل فاعل، مرفوع تقدیراً

رایث صدیقی

رای: فعل ث فاعل صدیقی: مفعول منصوب تقدیراً

سلمت علی صدیقی

سلم فعل ث فاعل

علی: حرف جر صدیقی: مفعول به، تقدیراً مجرور

* اگر اسم‌های خمسه به یاء متکلم اضافه شوند در هر سه حالت اعرابشان تقدیری است.

(۳) اسم‌های منقوص: اسم‌هایی که به (کسره) ختم می‌شوند = قاضی

این اسم‌ها در حالت رفعی و جری اعرابشان تقدیری و در حالت نصبی اعرابشان تقدیری است.

جاء القاضي تقدیراً مرفوع

رایث القاضي مسند به اعراب اصلی

سلمت علی القاضي تقدیراً مجرور

اگر اسم‌های منقوص ال نداشته باشند در حالت رفعی و جری یاء آنها حذف و تنوین کسره می‌گیرند. جاء قاض (فاعل مرفوع تقدیراً)

۴- فعل مضارع مختوم به حرف عله در حالت رفعی اعرابشان تقدیری است.

يُؤ / يهَي (مضارع تقدیراً مرفوع)

اعراب محلی: کلماتی که با توجه به جایگاه قرار گرفتن در جمله اعرابشان مشخص می‌گردد، اعراب محلی می‌گویند.

* انواع اعراب محلی: ۱- همه اسم‌ها و فعل‌های مبنی وقتی نقش می‌گیرند محلاً مرفوع، منصوب یا مجزور یا مجزوم می‌شوند.

* ضمائر، اسم اشاره، موصول، استفهام، شرط، ظروف، فعل‌های ماضی و مضارع در جمع مؤنث اعراب محلی دارند.

* جاء هذا الرجل = هذا، فاعل محلاً مرفوع «به خاطر آنکه هذا فاعل و فاعل همیشه مرفوع است.»

رایت هذا الرجل = هذا، مفعول محلاً منصوب «به خاطر آنکه هذا مفعول و مفعول همیشه منصوب است.»

اسم‌های اشاره و موصول مثنی اعرابشان فرعی است و معرب محسوب می‌شوند. جاء هذان

فاعل مرفوع به اعراب فرعی

* جمله‌ها: در صورتی که جمله‌ها نقشی بگیرند اعرابشان محلی است:

قال المؤمنُ المعلمُ في الصف

مفعول، جمله اسمیه، محلاً منصوب

المؤمنُ يذهبُ الى المسجد

خبر جمله فعلیه، محلاً مرفوع

* شبه جمله: اگر جار و مجزور یا ظرف‌ها نقشی بگیرند اعرابشان محلی است.

عندی مال

خبر مقدم شبه جمله (ظروف)، محلاً مرفوع

النظافةُ في الايمان

خبر شبه جمله، (جار و مجزور) محلاً مرفوع

اعراب فرعی و نیایی: به جای حرکت‌های اصلی بالا علائم و نشانه‌های دیگر قرار می‌گیرد.

۱- جمع مؤنث سالم: در حالت نصبی به جای فتحه، کسره می‌گیرد و در حالت رفعی و جری اعرابشان اصلی است.

رایت الطالبات

رأى: فعل ماضی

ث فاعل و محلاً مرفوع، ضمیر متصل رفعی

الطالبات مفعول و منصوب به اعراب فرعی / به جای فتحه، کسره گرفته است.

۲- اسم مثنی: در حالت‌های رفعی (ان- تان) می‌گیرد.

جاء التلميذان (فاعل مرفوع به اعراب فرعی به جای «ان، تان» می‌گیرد.

رایت التلميذین (مفعول منصوب به اعراب فرعی)

سلمت علی التلميذین (جار و مجزور، مفعول به، اعراب فرعی به جای کسره از «ین» استفاده می‌کنیم.

۳- جمع مذکر: در حالت رفعی (ون) می‌گیرد. (واو - علامت رفع)

* جاء المعلمون (فاعل مرفوع به اعراب فرعی) به جای «ون» می‌گیرد.

رایت المعلمین (مفعول منصوب به اعراب فرعی) به جای «ین» می‌گیرد.

سلمت علی المعلمین (مجزور، مفعول به، به اعراب فرعی به جای «ین» می‌گیرد.

۴- اسم‌های خمسسه: (اب - اخ - ذو - نم)

در حالت رفعی «واو» می‌گیرد.

* جاء ابوک (فاعل مرفوع به اعراب فرعی) به جای «واو» می‌گیرد

در حالت نصبی «الف» می‌گیرد.

رایت اباک (مفعول منصوب به اعراب فرعی) به جای «الف» می‌گیرد.

سلمت علی ابيک (مجزور به اعراب فرعی) به جای «ی» می‌گیرد.

اگر اسماء خمسسه مضاف واقع نشوند اعرابشان اصلی است.

جاء اب (فاعل مرفوع به اعراب اصلی)

فعل‌های مضارع دارای ضمائر (الف - واو- ی) اعراب فرعی دارند.

یذهبان - تذهبون

مرفوعات

فاعل: اسم مرفوع بعد از فعل معلوم است که نشانه آن (ُ یا ٌ) ، (ان) ، (ون)، (واو) می‌باشد.

* ممکن است میان فعل و فاعل جار و مجزور بیاید.

تعیشُ فی العالمِ انواعُ من الحيوان

تعیشُ فعل فی: حرف جر العالم: جار و مجزور انواعُ فاعل و مرفوع

انواع فاعل:

اسم ظاهر = اسم مرفوع بعد از فعل است.

لِي اللهُ السموات والارض

ضمیر بارز = ضمیر متصل رفعی به فعل است.

ذهبوا ← ذهب: فعل واو: فاعل ضمیر بارز

ضمیر مستتر: در جمله ذکر نمی‌شود و یک ضمیر متناسب با صیغه فعل است.

المؤمنُ يجهتُني اموره

مبتدا فعل - فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

* اسم مرفوع قبل از فعل فاعل محسوب نمی‌شود بلکه مبتدا است.

مثل، (المؤمنُ) در مثال بالا.

ضمائر مستتر (هو - هی - انت - انا و نحن) می‌باشند که در صیغه‌های ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ فعل‌ها می‌آیند.

۳- اگر فعل‌ها بعد از اسم یا ضمیری بیاید (در وسط جمله بیاید) از نظر نوع و عدد با آن اسم یا ضمیر مطابقت می‌کند.

المؤمنان نجحان

مثنی مذکر مثنی مذکر

المؤمنتان نجحتان

مثنی مؤنث مثنی مؤنث

* اسم مرفوع قبل از فعل فاعل محسوب نمی‌شود بلکه مبتدا است.

مثل المؤمنُ در مثال بالا.

۴- اگر فاعل اسم ظاهر و جمع مکسر غیرعاقل به صورت مفرد مؤنث می‌آید.

فتحت ازهازالاشجار

فتحت: فعل مفرد مؤنث ازهار: فاعل جمع مکسر

احسنت اخلاق هذه التلميذة

احسنت: فعل مفرد مؤنث اخلاق: فاعل جمع مکسر خالق

* فعل با فاعل از نظر مذکر و مؤنث بودن مطابقت می‌کند.

كَبَّ الرَّجُلُ

كَبَّ فعل مذكر

الرجلُ فاعل مذكر

كَبَّتِ الْامْرَأَةُ

كَبَّتِ فعل مؤنث

الامرأةُ فاعل مؤنث

اگر فاعل اسم ظاهر باشد فعل مفرد می آید چه فاعل مفرد باشد و چه جمع باشد.

كَبَّحَ الْمُؤْمِنُ

كَبَّحَ الْمُؤْمِنَةُ

كَبَّحَ الْمُؤْمِنَانِ

كَبَّحَ الْمُؤْمِنَتَانِ

معلوم و مجهول:

فعلی که فاعلش مشخص باشد معلوم و فعلی که فاعل آن نامشخص است مجهول می باشد.

فعل مجهول از فعل متعدی ساخته می شود پس هرگز فعل های لازم مجهول نمی شوند.

طریقه مجهول کردن فعل معلوم:

(الف) در فعل مضارع: در ثلاثی مجرد و مزید ابتدا حرف اول یعنی حرف مضارعه را مرفوع می کنیم سپس (عین الفعل) را در واقع حرف یکی مانده به آخر را مفتوح می کنیم.

يُضَيِّبُ ← يَضَيِّبُ

(ب) در فعل ماضی: عین الفعل (یکی مانده به آخر) را کسره داده و تمام حروف متحرک آن را (به جز حرف ساکن دار را) ضمه می دهیم.

يَضَيِّبُ ← ضَيَّبَ

* هرگاه ماضی بر وزن فاعلی باشد مجهول آن بر وزن فُعِلَ می آید.

ضَرَبَ ← ضُرِبَ شَاهِدَ ← شُوِّدَ

طریقه مجهول کردن جمله:

ضَيَّبَ عَلَيَّ زَيْدًا

ضَيَّبَ فعل ماضی

عَلَيَّ فاعل و مرفوع

زَيْدًا مفعول و منصوب

۱- ابتدا فاعل را حذف می کنیم، مفعول را به جای فاعل با نام جدید «نایب فاعل» قرار می دهیم.

ضَيَّبَ زَيْدًا

۲- فعل را به روش بالا مجهول می کنیم.

ضُيِّبَ زَيْدًا

۳- چون مفعول به جای فاعل آمده است باید حرکت حرف آخرش مطابق باشد.

ضُيِّبَ زَيْدٌ

۴- در صورتی که نائب فاعل مؤنث و فعل مذکر باشد برای مطابقت فعل و نائب فاعل «فعل» را به صیغه ۴ می بریم.

۱- ضَوَّبَ عَلَيَّ فَاطِمَةُ

۲- ضَوَّبَ فَاطِمَةُ

۳- ضُيِّبَ فَاطِمَةُ

۴- ضُيِّبَ فَاطِمَةُ

فعل ماضی اجوف اگر مجهول شود بر وزن «فُعِلَ» می آید. مانند: قَلَّ ← قُلِّ، دَاسَ ← دِيسَ

فعل مضارع اجوف اگر مجهول شود بر وزن «يُقَالُ» می آید. مانند: قُلِّى ← يُقَالُ

يَبِيعُ ← يَبَاعُ

جمله اسمیه:

مبتدا + خبر

المؤمنُ مجتهدٌ

مبتدا: اسم (ضمیر) مرفوعی که در ابتدای جمله بیاید و در آخر «...»
ان، ون، واو» بگیرد.

خبر: کلمه یا کلماتی که معنای مبتدا را کامل می کند.

* گاهی میان مبتدا و خبر، صفت و یا مضاف الیه یا جار و مجرور و... قرار می گیرد.

المعلمُ فی الصف قائمٌ

المعلمُ مبتدا

فی الصف: جار و مجرور

قائمٌ خبر

انواع خبر:

مفرد: یک اسم مفرد یا مثنی یا جمع است:

هم مجتهدون

خبر مفرد

جمله فعلیه: مبتدا + فعل

الكلامُ بِحسبِ الكلام

خبر جمله فعلیه محلاً مرفوع

جمله اسمیه: مبتدا + جمله اسمیه (مبتدا + خبر)

التلميذُ اخلاقه ممتازٌ

مبتدا

مبتدا و خبر، خبر جمله اسمیه محلاً مرفوع

الدنيا وراءك

ظرف، خبر شبه جمله محلاً مرفوع

شبه جمله: مبتدا + جار و مجرور یا ظرف

الحمد لله جار و مجرور، خبر شبه جمله محلاً مرفوع

* اگر خبر مفرد نباشد محلاً مرفوع است.

* ظرف ها عبارتند از: عَ / با / عندَ نزد / قبلَ پیش / بعدَ پس / فوقَ بالا / تحت: زیر / خلف، وراء: پشت / امام: مقابل.

* اگر خبر شبه جمله با اسم استفهام باشد بر مبتدای خود مقدم است.

مَنْ هُوَ؟

مَنْ خبر مقدم

هُوَ مبتدای مؤخر

عندى مائلٌ

عندى: خبر مقدم

مائلٌ مبتدای مؤخر

مطابقت مبتدا و خبر:

هرگاه خبر مشتق باشد با مبتدای خود از نظر جنس و عدد مطابقت می کند.

التلميذُ مُجْتَهِدٌ ← التلميذُ: مفرد مذکر / مُجْتَهِدٌ: مفرد مذکر

التلميذانِ مجتهدان ← التلميذانِ: مثنی مذکر / مجتهدانِ: مثنی مذکر

نواسخ (أفعال ناقصة – حروف مشبهة بالفعل – لاى نفى جنس)

نواسخ: عواملی هستند که اول جملات اسمیه می آیند و حرکت خبر را تغییر می دهند و در واقع حکم قبلی آن را منسوخ (باطل) می کنند. به همین دلیل به آنها نواسخ می گویند.

الف) حروف مشبهة بالفعل: (كَيْ - لَيْ - كَأَنَّ - لَعَلَّ - لَكِنْ - لَيْتَ)

این حروف در اول جملات اسمیه آمده و مبتدا را منصوب کرده اما با حرکت خبر کاری ندارد.

اللهُ عالمٌ لَيْ اللهُ عالمٌ

اسم كَيْ خبر كَيْ

المعلمون مجدون فی اعمالهم

اسم كُؤ منصوب خبر كُؤ مرفوع

* مفهوم حروف مشبیه بالفعل (كُؤ و كُؤ همانا سیدرستی كه » ، كُؤ گویا » ، كُؤ شاید » ، لكن » اما » ، لیث » ای كاش »

* تمامی نكاتی كه درباره خبر و انواع خبر و درباره مبتدا گفته ایم در این جا نیز به طور كامل برای اسم حروف مشبیه بالفعل و خبر آنها صدق می كند. یعنی ممكن است كه خبر حروف مشبیه بالفعل به صورت جمله اسمیه یا فعلیه یا مفرد و یا شبه جمله باشد و بحث داشتن خبر مقدم نیز برای حروف مطرح می باشد (مثل مبتدا و خبر مفعولی)

كُؤ فی المدرسة معلماً

فی المدرسة : خبر مقدم كُؤ به صورت شبه جمله محلاً مرفوع

معلماً اسم مؤخر كُؤ منصوب

كُؤ صابراً

ه: اسم كُؤ محلاً منصوب

صابراً خبر كُؤ مرفوع (به صورت مفرد)

* اگر جمله با ضمائر متصل مرفوع شروع شده باشد و بخواهیم حروف مشبیه بالفعل به اول آن جمله اضافه نماییم، ضمیر متصل مرفوع را به ضمیر متصل نصبی و جری در همان صیغه تبدیل می كنیم.

انا معلمٌ اُنّی معلّمٌ هو تلمیذٌ: كُؤ تلمیذٌ

* هرگاه حرف ما به حروف مشبیه بالفعل متصل شده باشد باعث می شود كه اثر حروف مشبیه بالفعل خنثی شده بی تأثیر شوند به این حروف «مای كافه = بازدارنده» می گویند.

أما المؤمنون أخوة

المؤمنون: مبتدا و مرفوع أخوة: خبر مفرد و مرفوع

لای نفی جنس

حرفی است كه بر سر جملات اسمیه آمده و مثل حروف مشبیه بالفعل عمل می كند یعنی مبتدا را منصوب ولی خبر را مرفوع نگه می دارد.

لا شی احسن من عفو عند القدرة

شی: اسم لای نفی جنس، مبنی بر فتح احسن: خبر لای نفی جنس و مرفوع * اسم لای نفی جنس باید نكره باشد و غالباً مبنی بر فتحه () می باشد و محلاً منصوب است.

* خبر لای نفی جنس می تواند مفرد، جمله یا شبه جمله باشد.

لا بلیة اصعب

خبر از نوع مفرد و مرفوع

لا خیر فی ود

خبر از نوع شبه جمله محلاً مرفوع

لا شیء یقوّ بالانسان

خبر از نوع جمله فعلیه محلاً مرفوع

* گاهی خبر لای نفی جنس در جمله حذف می شود كه در این صورت از مفهوم جمله باید تشخیص داد.

در اصل

لا اله الا الله ← لا اله «موجود» لا الله

* در ترجمه لای نفی جنس جمله بین هیچ نیست می آید.

هیچ خدایی جزء خداوند یگانه نیست.

* اسم لای نفی جنس ال نمی گیرد.

مانند: لا الرجل فی البیت

* اسم لای نفی تنوین نمی گیرد.

مانند: لا الرجل فی البیت

* اسم لای نفی جنس جمع بسته نمی شود.

مانند: لا الرجال فی البیت

* اسم لای نفی جنس مثنی نمی شود.

مانند: لا الرجلین فی البیت

* اسم لای نفی جنس خبر مقدم نمی شود.

مانند: لا فی البیت زحی

افعال ناقصه

عبارتند از: كان (بود)، ليس (نیست)، صار (شد)، اصبح (صبح گردید)، مادام (وقتی كه)، مازال (هنوز، همیشه)، و...

فعل های فوق به اول جملات اسمیه آمده و برعكس حروف مشبیه بالفعل عمل می كنند یعنی با اعراب مبتدا كاری نداشته اما خبر را منصوب می كنند.

الله عالم ← كان الله عالمًا

كان: فعل ناقصه الله اسم كان و مرفوع عالمًا خبر كان مفرد و منصوب

كان المعلم درسه مفیداً

كان: فعل ناقصه

المعلم اسم كان و مرفوع

درسه خبر كان به صورت جمله اسمیه محلاً منصوب

كانت المعلمة تكتب التلاميذ

كان: فعل ناقصه ت نشانۀ مؤنث بودن است

المعلمة اسم كان و مرفوع

تكتب: خبر كان، جمله فعلیه محلاً منصوب

* اگر فعل ناقصه ای حذف شده باشد (مثل فعل های معمولی) ضمائر متصل مرفوع را كه در آخر آنها افزوده می گردد به جای فاعل، اسم افعال ناقصه می گوئیم.

العلماء كانوا اخواناً ابراراً.

كان: فعل ناقصه واو: اسم كان اخواناً خبر كان

منصوبات

مفعول مطلق: مصدر منصوب، از جنس فعل جمله است. مانند: جَلَسْتُ، جَلَساً

انواع مفعول مطلق

مطلق تأكیدی: معمولاً آخر جمله می آید و صفت یا مضاف الیه ندارد.

سَمِعَ اللهُ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً

فعل مصدر مطلق تأكیدی منصوب

مطلق نوعی: برای بیان نوع انجام شدن فعل می آید و همیشه بعد از آن صفت یا مضاف الیه می آید.

حَبَّ ضَرِباً شَدِيداً

ضرباً: مفعول مطلق نوعی / شدیداً: صفت كه به صورت قید معنا می شود.

* مفعول مطلق نوعی و تأكیدی همیشه مفرد به كار می روند و هیچگاه مثنی یا جمع به كار نمی روند و فقط مفعول مطلق عددی می تواند مثنی و جمع باشد.

* گاهی در آغاز و یا آخر جملات کلمات می‌آیند که فعلشان در جمله ذکر نمی‌شود و این گونه فعل‌ها منصوبند و برای تأکید آورده می‌شوند و از نوع مفعول مطلق تأکیدی به حساب می‌آیند.

شکرًا، عفوًا، حمدًا، صبرًا، حقًا، مهلاً، اهلاً و سهلاً، جدًا، ایضاً حتماً، سمعًا طاعه، سبحان‌الله

* شکرًا، عفوًا، حمدًا، صبرًا آنها در صورتی که در اول جمله بیایند و یا بعد از منادا مفعول مطلق هستند و اگر قبل از آنها فعلی بیاید، دیگر مفعول مطلق نیستند و ممکن است نقش‌های مفعول به یا مفعول له «خصوصاً شکرًا» را داشته باشند:

طلبثُ عفوًا من الحاکم
یا اخی عفوًا
مفعول

مفعول مطلق عددی: به همراه «ة» یا به شکل مثنی و جمع مؤنث سالم «اتین، ات» ذکر می‌شود.

(۲) مفعول له: مصدر منصوبی است که علت فعل را بیان می‌کند «ویژه علوم انسانی»

- بعد از فعل جمله قرار می‌گیرد.

- در جواب لِمَ «لماذا» می‌آید.

- از مصدر قلبی است «بنابراین افعالی که به وسیله اعضاء بدن انجام شوند مثل: رفتن، نشستن، خوردن و... مفعول به واقع نمی‌شوند»

- معمولاً پس از جار و مجرور می‌آید.

* خشوعًا، تکبرًا، غرورًا، تفاخرًا، حیاء، تطهیرًا، حُبّ ریاء، رهبۃ، عزّا، ثغًا، کراهۃ و...

مفعول فیه یا ظرف

۱- ظرف زمان ۲- ظرف مکان

معروف‌ترین ظرف‌های زمان:

قبل: قبل	أَصْنِ دیروز	فورًا: فورًا
عَدَد: هنگام	لَا: هرگاه	یومًا روزی
لَمَّا: (روی فعل ماضی) هنگامی که		مَتًی: چه موقع
عشاء هنگام شام	نَهَارًا هنگام روز	سَاعَةً: ساعت
سَیْفًا: هنگام تابستان	سَنَةً: سال	شَهْرًا: ماه
غَدًا: فردا	حِین: هنگامی که	اَسْبُوعًا: هفته
الآن: الان	شَتَاء هنگام زمستان	الیوم: امروز
صَبَاحًا: هنگام صبح	عَامًا: سال	مَسَاءً: عصر
خَرِیفًا: هنگام پائیز	لَیْلًا: هنگام شب	

مشهورترین ظرف‌های مکان:

فوق: بالا	تحت: زیر	امام: مقابل
جُنُب: پهلو	خلف: پشت	وراء: پشت سر
این: کجا	حیث: جایی که	عند: نزد
لَدُن: نزد	هنا: اینجا	هناک: آنجا
بین: میان	یمین: سمت راست	یسارًا: سمت چپ
خلال: از میان	حول: دور	شرقًا: سمت شرق
غربًا: سمت غرب	شمالًا: سمت شمال	جنوبًا: سمت جنوب

* ظرف‌های زمان و مکان، مفعول‌فیه هستند مشروط به این که در برگیرنده معنای «فی» باشند و نقش دیگری در جمله نداشته باشند.

مثلاً مبتدا، فاعل، مفعول به، مضاف‌الیه نباشد و یا پس از حرف جر واقع نشده باشد.

* اگر کلمه «کل و بعض» و یا «اسم اشاره» و یا «عدد» قبل از ظرف واقع شوند، جانشین مفعول‌فیه محسوب می‌شوند.

حال:

اسمی است که حالت فاعل یا مفعول را در جمله بیان می‌کند.

* حال ممکن است مفرد یا جمع باشد.

ویژگی ذوالحال «صاحب دل»: یک اسم معرفه که معمولاً فاعل یا مفعول به است.

ویژگی حال مفرد: اسمی است منصوب و اصولاً مشتق و نکره که در جنس و تعداد با ذوالحال مطابقت می‌کند.

ویژگی جمله حالیه: اگر حال به صورت جمله فعلیه باشد معمولاً بلافاصله بعد از یک اسم معرفه می‌آید و اگر جمله اسمیه باشد بعد از «واو حالیه» به معنی در حالی که قرار می‌گیرد، اگر قبل از فعل «قد» ما، لم و لما آمده باشد حال جمله فعلیه نیز پس از «واو» قرار می‌گیرد.

- حال در جواب «کیف - چگونه» می‌آید.

تبدیل «جمله حالیه» به حال مفرد:

واو حالیه و ضمیر منفصل پس از آن (مبتدا) را حذف کرده و خبر را از حالت مرفوع و منصوب تبدیل می‌کنیم و اگر خبر جمله فعلیه باشد از آن اسم مشتق مناسب (اسم فاعل و ...) می‌سازیم و سپس آن را منصوب می‌کنیم توجه شود که حال مفرد به دست آمده در جنس و تعداد با ذوالحال مطابقت کند.

تبدیل جمله حالیه به حال مفرد:

واو حالیه و ضمیر منفصل پس از آن «مبتدا» را حذف کرده و خبر را از حالت مرفوع به منصوب تبدیل می‌کنیم. توجه شود که حال مفرد به دست آمده در جنس و تعداد با ذوالحال مطابقت کند.

جاء التلمیذ و هو مسرورٌ ← جاء التلمیذ مسرورًا

رأى الناس القصد و هم يتعجبون ← رأى الناس القصر متعجبين.

تمییز:

اسمی جامد، منصوب و نکره است، که از اسم، قبل خود رفع ابهام می‌کند تمییز معمولاً پس از موارد زیر قرار می‌گیرد:

- اسم تفضیل «وزن افعّل» هو اَكْومنی سَنًا: او از نظر سنی از من بزرگ‌تر است. عدد، وزن، مساحت و مقدار اشتریتُ ثَمًا بَصَلًا: یک من پیاز خریدم.

- کم به معنی خیرتا؟

تمییز، در اصل می‌تواند مبتدا، فاعل یا مفعول به باشد.

- در جمله اسمیه، اصل تمییز مبتدا بوده است، در جمله‌ی فعلیه اگر کلمه‌ی پیش از تمییز مرفوع باشد تمییز در اصل مفعول به می‌باشد و اگر پیش از تمییز مفعول فیه و یا کلمه مجروری واقع باشد به کلمه‌ی پیش از آن توجه می‌کنیم.

- **تبدیل فاعل، مفعول یا مبتدا به تمییز:** کلمه‌ی موردنظر را به صورت منصوب و نکره به آخر جمله منتقل کرده و اعراب آن را به مضاف‌الیه آن کلمه در جمله‌ی اصلی می‌دهیم.

* تفاوت تمییز با حال: حال اصولاً مشتق است در حالی که تمییز جامد است.

* حال معنی «در حالی که ...» را می‌رساند در صورتی که تمییز معنی «از نظر - از جهت» را می‌رساند.

تفاوت تمییز با مفعول له: مفعول له معنی «به خاطر ...» می‌دهد ولی تمییز معنی «از نظر ...» می‌دهد.

* اگر مفعول له را حذف کنیم، باز هم معنی جمله کامل است ولی اگر تمییز را حذف کنیم معنی جمله ابهام دارد.

منادا

اسمی که بعد از یکی از حروف ندا قرار می‌گیرد و مورد خطاب ما می‌باشد منادا نام دارد.

حرف ندا: یا - ایا - اُ

انواع منادا:

- ۱- منادای مضاف: عرب و منصوب است مانند یا رُوحَ اللَّهِ - یا رَبِّنا
- ۲- منادای علم: که مبنی بر ضم است و محلاً منصوب است مانند: یا علی - یا قدس
- ۳- منادای نکره مقصوده: که مبنی بر ضمه است و محلاً منصوب است مانند: یا تلمیذ

۱- منادای مضاف: هرگاه بعد از حرف ندا، مضاف و مضاف الیه داشته باشیم نقش اسم اول منادا «از نوع مضاف» می‌باشد و منصوب است.

- یا تلمیذ المدرسه - یا مدینه الاخران - یا صدیقنا

- یا معلمی المدرسه «اسم مثنی و جمع در حالت مضاف (نون) خود را از دست می‌دهد»

- یا ابانا - یا معلمات المدرسه - یا صدیقی

۲- منادای علم: اگر بعد حرف ندا اسم علم «اسم شخص - شهر - کشور - الله» بسپاید نوع منادا علم خواهد بود و حتماً باید با حرکت ضمه نوشته شود و محلاً منصوب خواهد بود.

(به طور کلی اگر اسم علم عربی در جایگاه منادا قرار گیرد تبدیل به کلمه مبنی «مبنی بر ضمه» می‌شود.

مانند: یا فاطمه - یا قدس - یا حمید

هرگاه منادا دارای «ال» باشد در صورت مذکر بودن «أَها» و در صورت مؤنث بودن «أَیها» آورده می‌شود.

مانند: یا أَها التلمیذ - یا أَیها التلمیذة

۳- هرگاه اسم نکره‌ای مورد ندا قرار گیرد که مقصود شخصی معینی باشد، منادای نکره مقصوده داریم.

* یا أَها المعلم یا أَها التلمیذ

یا: حرف ندا ائ منادای علم، مبنی بر ضم ها: تنبیه

المعلم: چون مشتق است صفت تابع

* تذکر: اگر اسمی دو حرف ندا دارد و جامد باشد عطف بیان است.

یا أَها الرجل

۱- در جملات بالا (اِئ و اُی) منادا «نکره مقصوده» محسوب می‌شوند و مبنی بر ضمه هستند.

۲- ها حرف تنبیه است و هیچ نقشی ندارد.

۳- اسم بعد از «أَها» و «أَیها» اگر جامد باشد عطف بیان است و اگر مشتق باشد صفت است و در هر دو صورت به تبعیت از منادا «اِئ و اُی» مرفوع باشد.

* کلمه الله اگر چه دارای «ال» است، اما در حالت ندا نیازی به کلمه «أَها» ندارد و به صورت یا الله به کار می‌رود و گاهی به جای حرف ندا در آخر کلمه

«میم مشدده» می‌آید. یا الله = اَللَّهُ

* اگر منادا مضاف به «ی» متکلم باشد، می‌توان «ی» را حذف کرد و به جای آن کسر میسه در انتهای مضاف گذاشت.

مثال: یا قومی = یا قوم

* اگر بعد از حرف ندا اسمی را با حرکت کسره ببینیم احتمالاً منادای مضاف به «ی» متکلم بوده است.

یا صدیقی: یا صدیقی یا اب: یا ابی

استثنا:

خارج کردن حکمی است از حکم کلی.

استثنا دارای ۳ رکن است:

۱- ادات استثناء

قبل: لاء که همان حکم کلی است - نقش اصلی جمله را به دوش می‌کشد - مستثنی منه نام دارد.

بعد الا: حکم خارج شده است - و دو نوع اعراب می‌پذیرد.

الف) اگر تمام ارکان جمله وجود داشته باشد بعد الا فقط منصوب () است مانند:

خرج التلاميذَلاً علیاً

مستثنی منه (فاعل) مستثنی و منصوب

ب) اگر قبل الا منفی باشد - مطابق کلمه حذف شده بعد الا را حرکت می‌دهیم، مانند: ما جاء الا ابوک

مستثنی مرفوع (زیرا قبل از الا فاعل حذف شده است)

* تذکر: چنین حالتی که قبل الا محذوف باشد (مستثنی منه محذوف) استثناء و منفع نام دارد.

عدد و معدود

در عربی عدد و معدود شامل ۱ تا ۱۰ است که خود دو حکم دارند:

الف) حکم ۱ و ۲: این اعداد اولاً بعد از معدود می‌آیند - با معدود خود از نظر جنس و حرکت مطابقت می‌کنند. مانند:

رجلٌ واحدٌ (یک مرد) امرأةٌ واحدةٌ (یک زن)

رجلان اثنان (دو مرد) امرأتان اثنتان (دو زن)

ب) حکم ۳ تا ۱۰: این اعداد اولاً قبل از معدود می‌آیند - با معدود خود از نظر جنس مخالفت دارند و معدودشان جمع و مجرور می‌آید. مانند:

ثلاثةٌ کُتبٌ (سه کتاب) چون کتاب مذکر است عدد مخالفت جنس کرده است.

خمسٌ معلّمتٌ (۵ معلم خانم) چون معلم مؤنث است عدد مخالفت جنس کرده است.

* تذکر: باید یادآور شد که گاهی اوقات جمع بعضی کلمات غیر منصرف هستند

پس هرگز نمی‌توان به آنها مجرور داد زیرا باید منصوب شوند. مانند:

اربعةٌ مساجدٍ (غلط است) ← اربعةٌ مساجدٌ